

بلاغت وصل و فصل در آیات قرآن از منظر تفسیر المیزان

دکتر سید محمد میرحسینی^۱

دکتر فاطمه السادات ارفع^۲

چکیده

علم معانی یکی از شاخه‌های علوم بلاغی است و به عنوان یکی از مهارت‌های مورد نیاز در فهم صحیح کلام خدا به شمار می‌رود. فصل و وصل از مهم‌ترین بخش‌های علم معانی و از مباحث عمده علم بلاغت است که تأثیری به سزا در بیان معنا و مفهوم آیات قرآن دارد. علامه طباطبایی از مفسران بزرگ معاصر، در تفسیر گرانسنگ المیزان به بلاغت جملات نیز توجه داشته است؛ تأثیر ارتباط جملات یا عدم ارتباط آن‌ها در معنای کلام در بخش وصل و فصل از موارد مورد توجه ایشان بوده است. از این منظر، تفسیر المیزان معانی و اغراضی ویژه از کلام الهی را دربردارد که با عنایت به این اغراض، جایگاه علم معانی در باب فصل و وصل تبیین می‌گردد. این مقاله، با روش توصیفی-تحلیلی نگاه این مفسر را به وصل و فصل در قرآن و تأثیر آن در معنا و مفهوم آیات بررسی می‌کند. ایشان علاوه بر اشاره به برخی جایگاه‌های مواضع وصل و فصل، با نگاهی نو در مواردی، از جمله مقام تعدید و شمارش، تأکید بر تغایر مفهوم دو جمله، امر ناگهانی و غیر منتظره، فصل در آیات را بیان نموده و تحلیل معنایی کرده است.

واژگان کلیدی: علم معانی، بلاغت جملات، وصل و فصل، علامه طباطبایی، تفسیر المیزان.

۱- دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین mirhosseini@gmail.com

۲- دکترای زبان و ادبیات عربی، مدیر گروه علمی پژوهشکده مطالعات تخصصی کوثر، نویسنده مسئول fa_arfa@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۳

مقدمه

علوم بلاغی در میان علوم پیش‌نیاز تفسیر قرآن، جایگاهی ویژه دارند و احاطه بر آن‌ها از شرایط ضروری مفسر قرآن است. این علوم از زمان تدوین تا به امروز همواره در اغلب کتب تفسیری مورد استفاده بوده و عالمان و اندیشمندان، همواره بر ضرورت آگاهی و اطلاع از مباحث علم بلاغت به عنوان مقدمه ورود به تفسیر قرآن تأکید داشته‌اند.

علم معانی در مقوله بلاغت جملات، از مباحث کلیدی و مهم برای فهم آیات قرآن است. بلاغت جملات در بخش فصل و وصل، تأثیری به سزا در بیان معنا و مفهوم آیات قرآن دارند. درک و فهم رسیدن به آن‌ها بر همگان بسی دشوار است؛ زیرا آشنایی با کیفیت و ساختار جملات و آگاهی از جایگاه‌ها و کاربرد آن‌ها و کشف موارد عطف جمله‌ای بر جمله‌های دیگر، نیازمند ذوق سلیم و توجه عمیق می‌باشد. شاید به همین دلیل است که برخی از دانشمندان علم بلاغت (جرجانی، بی‌تا: ۱۴۸) فهم علم بلاغت را در گرو شناخت مبحث فصل و وصل دانسته و تمام بلاغت را در آن خلاصه کرده‌اند.

باید دانست که نظر پیش‌تر علمای بلاغت در باب فصل و وصل، مربوط به عطف با حرف واو است؛ «زیرا گذشته از این که حرف واو، نکاتی ظریف و دقیق دارد که در سایر حروف نیست؛ شناخت موارد کاربرد این حرف نسبت به سایر حروف دارای نکات دقیق و نهان است که به سختی درک می‌شوند. این در حالی است که جایگاه‌های سایر حروف عاطفه مشخص و معین و موارد کاربردی آن‌ها معلوم است. این حروف عاطفه، هر کدام برای خود معنا و مفهومی خاص دارند، یعنی علاوه بر داشتن معنای جمع و اشتراک، فایده‌های مخصوص به خود دارند.» (تفتازانی، بی‌تا: ۱۴۶)

علامه طباطبایی از مفسران بزرگ معاصر، در ضمن مباحث تفسیری خود به مقوله مهم فصل و وصل در بلاغت جملات پرداخته است. وی اعتقاد دارد که تأثیر ارتباط جملات یا عدم ارتباط آن‌ها در معنای کلام در بخش فصل و وصل از ابواب مهم در علم معانی به شمار آمده و در تبیین معنا و مفهوم آیات بسیار اثرگذار است.

۱- پرسش‌های پژوهش

این مقاله به روش توصیفی- تحلیلی در صدد پاسخ به این سؤالات است:

- ۱- میزان تأثیر مواضع فصل و وصل و ارتباط جملات یا عدم ارتباط آن‌ها در معنای آیات چگونه است؟
- ۲- از منظر علامه طباطبایی در المیزان، بلاغت جملات چه تأثیری در معنای آیات دارد؟
- ۳- نوآوری تفسیری ایشان در مبحث وصل و فصل چیست؟

۲- پیشینه پژوهش

در زمینه مباحث ادبی در تفسیر المیزان، دو مقاله با عنوان «جستارهای ادبی در المیزان»، محمدحسن ربّانی، مجله پژوهش‌های قرآنی و «پژوهشی در تفسیر المیزان و تحلیل بلاغی در پرتو آن»، جلیل تجلیل و مهدی تجلیل، مجله پژوهش دینی وجود دارد. مقاله اول به بررسی مباحث لغوی، صرفی، نحوی و بلاغی المیزان پرداخته و نمونه‌هایی در هر زمینه ارائه داده و مقاله دوم هم در محدوده علم بیان در بخش استعاره، تشبیه و مجاز، تفسیر المیزان را مورد بررسی قرار داده است. درباره وصل و فصل نیز سه پایان نامه با این عناوین؛ «مواضع وصل و فصل در سوره‌های توبه، یوسف و اسراء»، جعفر اصلانی و راهنمایی دکتر سید محمد میرحسینی؛ «فصل و وصل در سوره طه با تکیه بر ترجمه مکارم شیرازی و ترجمه گروهی»، فاطمه حجازی و راهنمایی دکتر بتول مشکین فام؛ و «زیبایی شناسی فصل و وصل در نهج البلاغه»، معصومه محتشم و راهنمایی دکتر محمود آبدانان ملاحظه گردید. این پژوهش‌ها، فصل و فصل را در سوره‌هایی معین از قرآن و نهج البلاغه بررسی نموده‌اند. در بررسی‌های انجام شده، موضوع این تحقیق در هیچ یک از پژوهش‌های گذشته، مورد توجه قرار نگرفته است. در بازگردان آیات قرآن به فارسی از ترجمه ناصر مکارم شیرازی استفاده شده است.

۳- فصل

فصل در لغت، به معنای جدا نمودن (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۲۶/۴؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۵۲۱/۱۱) و در اصطلاح، ترک ربط بین دو جمله و جدا آوردن آن‌ها است؛ به گونه‌ای که یکی از آن دو پس از دیگری به صورت مستقلّ و جداگانه بیاید. (جرجانی، بی تا: ۱۴۸؛ جارم، ۱۳۷۲: ۲۲۸) براساس سخن علمای بلاغت، در موارد پنجگانه (کمال اتصال، کمال انقطاع، شبه کمال اتصال، شبه کمال انقطاع، التوسط بین الکمالین)، فصل و ترک واو لازم است. (خطیب قزوینی، بی تا: ۱۲۰-۱۲۷؛ هاشمی، ۱۳۷۸: ۱۸۹)

۳-۱: فصل در المیزان

بررسی المیزان در مبحث فصل، نشان می‌دهد که نگارنده، کمال اتصال را بدون اشاره به اصطلاح فصل و شبه کمال اتصال را با تأکید بر فصل دو جمله ذکر کرده است.

۳-۱-۱: کمال اتصال

کمال اتصال آن است که بین دو جمله، اتحاد و پیوستگی کامل وجود داشته باشد؛ به گونه‌ای که گویا آن دو جمله در یک قالب ریخته شده‌اند. این موضع در صورتی است که جمله دوم بدل، تأکید، بیان و تفسیر جمله قبل باشد که پیوستگی دو جمله در حدی است که به او نیاز ندارند. (تفتازانی، بی تا؛ ۱۴۸، دیباجی، ۱۳۷۸: ۱۱۴)

۳-۱-۱-۱: توضیح و تفسیر

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (مؤمنون/۸۱-۸۲)؛ «نه»، بلکه آنان نیز مثل آن چه پیشینیان گفته بودند گفتند. آن‌ها گفتند: "آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان‌هایی (پوسیده) شدیم، آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟" «عَلَمَاءُ طَبَاطِبَائِي معتقد است که آیه دوم، تفسیر آیه قبل است. وی ضمن اشاره به این مطلب، دلیل این که سخن کفار عصر پیامبر ﷺ مانند سخن کافران گذشته بیان شده را چنین توضیح می‌دهد: «در این که سخن کفار عصر قرآن را به گفتار کافران گذشته تشبیه کرد، اشاره به این است که تقلید از پدران، ایشان را از پیروی حق بازمی‌دارد، و آن‌ها را در موقعیتی قرار می‌دهد که دین، اثر خود را نمی‌بخشد و آن عبارت از انکار معاد و فرورفتن در مادیات و زندگی مادی است که سنتی جاری در گذشتگان ایشان بوده و در خود ایشان نیز جریان دارد.» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵۵/۱۵) «و جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (یس/۲۰-۲۱)؛ «گفت: "ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید! از کسانی پیروی نمایید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند.»

ایشان دلیل این که آیه دوم را بیان از ماقبل می‌داند، این گونه توضیح می‌دهد: «این آیه شریفه، بیانی بر جمله «اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ» است که در آیه قبلی بود، و به جای کلمه مرسلین در آن آیه، جمله «مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» را در این جا آورده تا به علت متابعت از مرسلین اشاره کرده باشد و بفرماید این که گفتیم رسولان را پیروی کنید، سببش این است که رسولان خودشان

راه یافته‌اند، و در راهنمایی شما هم مزدی نمی‌خواهند، چون پیروی کردن از غیر، برای یکی از دو جهت جایز نیست یا برای این که آن غیر، خود گمراه و سخنش گمراهی می‌باشد، معلوم است که گمراه را نباید در گمراهی‌اش پیروی کرد. و یا برای این که هر چند سخنش حقّ و پیروی حقّ واجب است، لکن او از سخن یاد شده منظوری فاسد دارد، او سخن حقّ را وسیله کسب مال یا جاه می‌کند، و یا غرض فاسد دیگری دارد، اما سخن کسی که هم سخنش حقّ و هم از داشتن اغراض فاسد منزّه است، و از گفتن آن سخن حقّ نه نقشه‌ای در نظر دارد و نه کید و خیانتی، باید از او پیروی کرد و سخنش را پذیرفت، و رسولان یاد شده این گونه هستند. علت آن که می‌گویند: "غیر از خدا را نپرستید" این است که هم راه یافته‌اند و هم اجر و مزدی از شما نمی‌خواهند؛ پس واجب است که ایشان را پیروی کنید. «(طباطبایی، همان: ۷۶/۱۷)

خطیب قزوینی آیه دوم را بدل از ماقبل دانسته (خطیب قزوینی، بی تا: ۱۲۲) و آلوسی در اعراب این آیه، نقش تأکید را برای آن بیان داشته است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۹۸/۱۱)

۳-۱-۱-۲: بدل

«سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا*... سَأُضْلِيهِ سَقَرَ» (مدثر/ ۱۷ و ۲۶)؛ «او را به مشقتی می‌اندازم... به زودی او را وارد سقر [دوزخ] می‌کنم.»

علامه طباطبایی در این آیات، پس از توضیحات لغوی، آیه دوم را بدل از آیه اول می‌داند و می‌گوید: «کلمه ارهاق به معنای فراگیری به زور و کلمه صعود به معنای گردنه صعب العبور کوه است. در این جمله، جزای سوء و عذابی تلخ را که وی به زودی می‌چشد به گرفتار شدن در دره‌ای صعب العبور تشبیه شده و سقر در عرف قرآن، یکی از نام‌های جهنّم و یا طبقه‌ای از طبقات آن است، که جمله «سَأُضْلِيهِ سَقَرَ» بدل از «سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا» می‌باشد. (طباطبایی، همان: ۸۸-۸۷/۲۰)

۳-۱-۱-۳: تأکید

«فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا» (طارق/ ۱۷)؛ «حال که چنین است کافران را (فقط) اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند).»

این مفسر گرانقدر معاصر ضمن تأکید دانستن آیه دوم از ماقبل، معنای آیه را این گونه بیان می‌کند. «می‌بینی آن‌ها نیرنگ‌هایی دارند، من نیز تدبیرهایی دارم، مانند اموری که آن‌ها حيله‌اش

می‌خوانند. با در نظر داشتن این که خدای تعالی بر کار خود غالب و مسلط است، پس تو منتظر عذاب آنان باش، و درباره آنان عجله مکن. کمی مهلتشان بده که به زودی آنچه در تهدیدشان وعده دادم خواهد آمد، چون هر آینده‌ای نزدیک است. «(طباطبایی، همان: ۲۶۱/۲۰)

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف/۲۷)؛ «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، آن گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد! چه این که او و همکارانش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند.»

علامه طباطبایی دو جمله «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» و «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» را تأکید ابتدای آیه بیان می‌نماید و چنین می‌گوید: «این جمله «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ» نهی قبلی را تأکید و بیان می‌کند که راه نجات از فتنه‌های ابلیس بسیار باریک است، به گونه‌ای که انسان، فریفتن او را نفهمیده و تشخیص نمی‌دهد. جمله «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» نیز تأکیدی دیگر برای نهی مزبور است و چنین می‌فهماند که ولایت شیطان‌ها در آدمی، تنها ولایت و قدرت بر فریب دادن او است؛ به گونه‌ای که اگر انسان را فریب دهند، به دنبالش هر کاری دیگر که بخواهند انجام می‌دهند.» (طباطبایی، همان: ۷۰/۸-۷۱)

۳-۱-۲: شبه کمال اتصال

در جایی است که جمله دوم، ارتباط قوی با جمله اول داشته باشد؛ زیرا جمله دوم پاسخ پرسشی قرار گرفته که از جمله نخست فهمیده می‌شود. از این رو جمله دوم بر جمله اول عطف نمی‌شود؛ همان گونه که جمله پاسخ بر جمله پرسش عطف نمی‌گردد. جمله دوم یا سبب حکم ماقبل را بیان می‌کند یا پاسخ سؤالی غیر از سبب حکم ماقبل است. (تفتازانی، بی تا: ۱۵۱)

جدایی جمله دوم که پاسخ پرسش برداشت شده از جمله نخست است، استیناف نامیده می‌شود و جمله دوم، استیناف بیانی یا مستأنفه بیانی نام دارد. (ابن هشام انصاری، بی تا: ۳۸۲/۲)

۳-۱-۲: تعلیل

در بررسی المیزان، در مواردی متعدّد مشاهده گردید که علامه طباطبایی، فصل در دو جمله را بیان نموده و تعلیل جمله دوم برای جمله نخست را عامل فصل دانسته است.

«اَفْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ * مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ * لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ اسْرُوا التَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ» (انبیاء/۱-۳)؛ «حساب مردم به آنان نزدیک شده در حالی که در غفلت به سر می‌برند و روی گردان هستند! هیچ یادآوری تازه‌ای از طرف پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید، مگر آن‌که با بازی (و شوخی) به آن گوش می‌دهند! این در حالی است که دل‌هایشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است و ستمگران پنهانی نجوا کردند (و گفتند): "آیا جز این است که او بشری همانند شما است؟! آیا به سراغ سحر می‌روید، با این که (چشم دارید و) می‌بینید؟"»

علامه طباطبایی در آیه اول به غفلت و اعراض انسان از قیامت اشاره می‌نماید و می‌گوید: «به این جهت غافل و روگردان هستند که به دنیا دل بستند و به تمتع از آن سرگرم شدند، در نتیجه دل‌هایشان از محبت دنیا پر شده است و دیگر جایی برای یاد قیامت، یادی که دل‌هایشان را متأثر کند، در آن باقی نماند. اگر دیگران هم متذکرشان کنند، باز متوجه نمی‌شوند، و هم‌چنان در غفلت از قیامت هستند؛ چون آن‌طور که باید آن‌را تصور نمی‌کنند، و گرنه دل‌هایشان متأثر می‌شد.» (طباطبایی، همان: ۲۴۶/۱۴)

سپس در ادامه می‌آورد: «آیه» «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ» به منزله تعلیلی برای جمله «وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» است، چون اگر در غفلت و روی گردانی نبودند، در هنگام شنیدن ذکر، به لهو و لعب نمی‌پرداختند؛ بلکه خود را برای شنیدن آن آماده می‌کردند. چون آیه شریفه تعلیل آن جمله بود؛ بنابراین آن‌را بدون حرف عطف آورد. « (همان)

«الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ» (هود/۱۹-۲۰)؛ «همان‌ها که (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند و راه حق را کج و معوج نشان می‌دهند و به سرای آخرت کافر هستند! آن‌ها هیچ‌گاه توانایی فرار در زمین را ندارند و جز خدا، پشتیبان‌هایی نمی‌یابند! عذاب خدا برای آن‌ها مضاعف خواهد بود (چرا که هم خودشان گمراه

بودند، و هم دیگران را گمراه ساختند) آن‌ها هرگز توانایی شنیدن (حق را) نداشتند و (حقیقت را) نمی‌دیدند!»

در این دو آیه، ابتدا صفات ظالمان - بازداشتن مردم از راه خدا، کج و معوج نشان دادن راه مستقیم الهی و ایمان نداشتن به روز رستاخیز- بیان گردیده است سپس در آیه دوم اشاره شده که این ظالمان قدرت غلبه بر اراده الهی را ندارند و نمی‌توانند پشتیبانی غیر از خدا بیابند. در انتهای آیه، ریشه اصلی کفر و عصیان آن‌ها بیان می‌گردد که عدم توانایی شنیدن و دیدن حقایق الهی است.

علامه طباطبایی در تفسیر جمله «مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ» می‌گوید: «این جمله در مقام تعلیل است و به همین جهت به فصل، یعنی بدون واو عاطفه آمده است. آیه می‌فرماید: کفر و عصیان آن‌ها به خاطر غلبه اراده‌شان بر اراده الهی نبود و برای این نیز نبود که آنان به راستی غیر از خدا اولیایی داشتند و به کمک آن اولیا، خدا را شکست دادند؛ بلکه برای این بود که آنان نمی‌توانستند انذارها و بشارت‌های خدای تعالی را بشنوند، و نیز نمی‌توانستند آیات خدا را ببینند تا به آن ایمان بیاورند.» (طباطبایی، همان: ۱۸۹/۱۰-۱۹۱)

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنِ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (نور/۵۳)؛ «آن‌ها با نهایت تأکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی، (از خانه و اموال خود) بیرون می‌روند (و جان را در طبق اخلاص گذارده، تقدیم می‌کنند) بگو: "سوگند یاد نکنید شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آن‌چه انجام می‌دهید آگاه است!"»

این آیه، به رفتار منافقان در برابر پیامبر ﷺ اشاره می‌کند که نفاق در گفتار و عمل آن‌ها آشکار بوده است. علامه طباطبایی در تفسیر آیه چنین می‌گوید: «کلمه جهد به معنای طاقت و تقدیر آیه، این است که «اقسموا بالله مبلغ جهدهم فی ایمانهم»، یعنی به خدا سوگند خوردند با نهایت قدرتی که در خوردن سوگند داشتند، و مراد این است که قسم‌های غلیظ و شدیدی خوردند. جمله «طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ» خبری است که مبتدایش حذف شده و آن ضمیری است که به خروج برمی‌گردد، و این جمله در مقام تعلیل نهی از سوگند است، و به همین جهت به فصل آمده و جمله «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» تتمه تعلیل است. معنای آیه این است که با غلیظ‌ترین سوگندشان، سوگند خوردند که اگر ایشان را امر به خروج به سوی جهاد کنی، خارج خواهند شد. به ایشان بگو: "قسم نخورید، برای این که خارج شدن برای جهاد، طاعت خدا، و عملی پسندیده و جزء دین است،

و عملی است واجب که در واجب کردنش سوگند غلیظ لازم ندارد. اگر سوگند می‌خورید که خدا و رسول را راضی کنید، خدا به آن چه می‌کنید دانا است، و فریب قسم‌های غلیظ شما را نمی‌خورد." (طباطبایی، همان: ۱۴۹/۱۵)

۳-۱-۲-۲: غیر تعلیل

علامه طباطبایی در آیاتی متعدد به موضع فصل اشاره کرده و آن را پاسخ سؤال مقدر نامیده است. در برخی موارد هم به صراحت، آن را یکی از مواضع فصل دانسته و تفاوت ادبی آن را با جایگاه وصل بیان کرده است. آیات زیر برخی از مواضع فصل در المیزان است که بیان سبب حکم ماقبل نمی‌باشد.

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» (نساء/۱۲۳)؛ «(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست؛ هر کس عملی بد انجام دهد، کیفر داده می‌شود و کسی را جز خدا، ولیّ و یاور خود نخواهد یافت.»

در این آیه، اقوال بعضی از مؤمنین، برای رعایت جانب آن‌ها از سوی رسول خدا ﷺ ردّ می‌شود. این معنا از آیات برمی‌آید که مؤمنین این گونه فکر می‌کرده‌اند، حال که ایمان آورده، حقّی بر خدا و پیامبرش ﷺ پیدا کرده و بر خدا و رسول ﷺ واجب است که رعایت احترام ایشان را نموده، جانب آن‌ها را رعایت کنند. هر زمان که بین آن‌ها و دیگران مشاجره‌ای رخ دهد، از آن‌ها طرفداری کنند؛ چه این که آن‌ها بر حقّ و دیگران بر باطل و چه آن‌ها بر باطل و دیگران بر حقّ باشند و چه این که طرفداری از آن‌ها عدالت به شمار آید و یا ظلم. این نوع تفکّر، همان تفکّری است که پیشوایان ضلالت و اطرافیان آنان دارند. به همین جهت خدای عزّ و جلّ در این آیه، هم مؤمنین مذکور را ردّ کرد و هم به دنبال آنان، اهل کتاب را و این نوع تفکّر غلط را امانی خوانده و بیان فرموده که کرامت نزد خدا و حمایت او از شما بر اساس اعمالتان است. اگر خیر باشد، خدا هم نظر خیری به شما خواهد داشت و اگر شرّ باشد به جز شرّ پاداشی نخواهد داشت. (طباطبایی، همان: ۸۷/۵)

این مفسّر اندیشمند در تفسیر جمله «مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» می‌گوید: «این جمله با او عاطفه، عطف به ما قبل نشده و به اصطلاح ادبی، به فصل آمده نه به وصل و این به آن جهت است که این جمله موقعیت جواب از سؤالی فرضی را دارد و تقدیر

سؤال و جواب این است: وقتی گفتن شهادتین و داخل شدن در حریم اسلام و ایمان این خاصیت را نداشته باشد که همه خیرات را به سوی آدمی جلب کند و همه منافع زندگی را تأمین نماید و هم چنین وقتی یهودیت و نصرانی گری نیز چنین اثری نداشته باشد، پس چه فرقی بین داشتن این ادیان با نداشتن آن هست؟ در پاسخ ایشان گفته شده که هر کس عمل زشتی را مرتکب شود، کيفرش را می‌بیند و به غیر از خدا هیچ ولی‌ای و ناصری برای خود نخواهد یافت.» (همان)

«فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحَفُّ وَ بَشْرُوهُ بِلَإِمِّ عَلِيمٍ» (ذاریات/۲۸)؛ «و از آن‌ها احساس وحشت کرد، گفتند: "ترس" و او را بشارت به تولد پسری دانا دادند.»

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام، میهمانان دست به سوی طعام دراز نکردند. زمانی که حضرت این صحنه را دید، از ایشان احساس ترس کرد، میهمانان به او گفتند: «ترس، ما رسولان و فرشتگان پروردگار تو هستیم.»

علامه طباطبایی دلیل عدم عطف جمله یادشده به ماقبل را این گونه بیان می‌نماید: «این جمله بدون او عاطفه آمده، و به اصطلاح ادبیات به فصل آمده نه وصل، و این به آن جهت است که در حقیقت در معنای جواب از سؤالی تقدیری است، گویا کسی پرسیده بعد از آن که احساس ترس کرد، چه شد؟ در پاسخ می‌گوید: فرشتگان گفتند: مترس، و او را به فرزند دانا مژده دادند، و ترسش را تبدیل به امنیت و سرور کردند.» (طباطبایی، همان: ۵۶۸/۱۸)

«وَ كَذَلِكَ أَعِزَّنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» (کهف/۲۱)؛ «و این چنین مردم را متوجه حال آن‌ها کردیم تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست! در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می‌گفتند: "بنایی بر آنان بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند! و از آن‌ها سخن نگویند) که پروردگارشان از وضع آن‌ها آگاه‌تر است!" ولی آن‌ها که از رازشان آگاهی یافتند (و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند: "ما مسجدی در کنار (مدفن) آن‌ها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود).»

در این آیه، پس از بیان داستان اصحاب کهف و سرنوشت ایشان، مکالمه مشرکان و موحدان را به تصویر می‌کشد. نزاع و کشمکش بین طرفداران مسأله معاد جسمانی و مخالفان آن‌ها در گرفت.

مخالفان سعی داشتند که مسأله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به دست فراموشی سپرده شود، و این دلیل دندان‌شکن را از دست موافقان بگیرند؛ لذا پیشنهاد کردند جلوی در غار گرفته شود تا برای همیشه از نظر مردم پنهان گردند؛ و برای خاموش کردن مردم می‌گفتند: «زیاد از آن‌ها سخن نگوئید، آن‌ها سرنوشت اسرارآمیزی داشتند که پروردگارشان از وضع آن‌ها آگاه‌تر است. بنابراین داستان آن‌ها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید.» در حالی که مؤمنان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده‌ای برای اثبات رستخیز به مفهوم حقیقی‌اش می‌دانستند، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود پس گفتند: «ما در کنار مدفن آن‌ها مسجد و معبدی می‌سازیم تا مردم هرگز یاد آن‌ها را از خاطره‌ها نبرند.»

علامه طباطبایی به عدم وصل جمله «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا» به ماقبل اشاره می‌کند و می‌گوید: «اگر جمله مورد بحث با فصل و بدون عطف آمده، به این جهت است که کلام به منزله جواب از سؤالی مقتدر است، گویا سائلی پرسیده: "غیرمشرکین چه گفتند؟" در جوابشان گفته شد: "آن‌ها که بر امر اصحاب کهف غلبه کردند و متصدی امر آن‌ها شدند، پیشنهاد ساختن مسجد بر بالای آن را دادند."» (طباطبایی، همان: ۲۶۷/۱۳)

۳-۱-۳: نوآوری علامه طباطبایی در قواعد فصل

در تفسیر المیزان مشاهده می‌شود که ایشان در مواردی، فصل در آیات را بیان نموده و تحلیل معنایی کرده است، درحالی که در کتب بلاغی و غالب تفاسیر به آن‌ها اشاره نشده است.

۳-۱-۳-۱: مقام تعدید و شمارش

«الرَّحْمَانُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» (الرحمان/۵)؛ «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید، و به او بیان را آموخت، خورشید و ماه با حساب منظمی می‌گردند.»

آیات ۲، ۳، ۴ و ۵ خبر برای الرحمان هستند و براساس قواعد فصل و وصل باید این آیات به هم عطف شوند، اما در این جا به جای وصل، این جملات بدون حرف عطف آمده‌اند.

در تحلیل این آیه، علامه طباطبایی با طرح این سؤال که چرا جملات مذکور با حرف عطف نیامد و فرمود: «الرحمن علم القرآن و خلق الانسان و علمه البيان و الشمس و القمر بحسبان» این

گونه پاسخ می‌دهد: «در این جمله‌ها که بدون واو عاطفه آورده، خواسته حساب انگشت‌شماری را پیش گرفته باشد تا هر یک از جمله‌ها، مستقل در توییح کسانی باشد که منکر خداوند رحمان و نعمت‌های او هستند. همان طور که برای سرزنش شخص ناسپاس، نعمت‌های منعم برای او شمارش می‌گردد و گفته می‌شود: "فلانی تو را بعد از فقرت، بی‌نیاز کرد، بعد از خواری و ذلت، عزت و آبرو داد؛ با تو رفتاری کرد که کسی با دیگری نمی‌کند. پس چگونه احسان او را انکار می‌کنی؟"» (طباطبایی، همان: ۹۶/۱۹-۹۷)

ابن عاشور از مفسران معاصر نیز این معنا را مورد توجه قرار می‌دهد و بیان می‌کند: «از آن‌جا که آیه در صدد توییح و امتنان بوده، بهترین شیوه برای زیاد جلوه دادن نعمت‌ها را، شیوه تعدید و احصا قرار داده است و در مقام تعدید و شمارش هم از حرف عطف استفاده نمی‌شود؛ زیرا دو طرف حروف عاطفه اگرچه با یکدیگر مغایر هستند؛ اما اگر حروف عاطفه به کار بروند، همین مغایرها را با یکدیگر مرتبط می‌کنند و سرانجام آن‌ها را به صورت یک مجموعه یکپارچه نشان می‌دهند که این پیوستگی و یکپارچگی با مقام شمارش و تعدید ناسازگار است.» (ابن عاشور، بی تا: ۲۱۸/۲۷-۲۲۰)

۳-۱-۲: تأکید بر تغایر مفهوم دو جمله

«گاهی گوینده پس از شنیدن سخن گوینده پیشین، کلام خود را به سخن او عطف می‌کند، این عطف به منزله تصدیق و تأیید نسبی سخن گوینده است؛ زیرا سخن گوینده پیشین را آغاز پذیرفته شده‌ای برای سخن خود و سخن او را ادامه مناسبی برای سخن خود قرار داده است.» (عشایری منفرد، ۱۳۹۲: ۳۶۵) لکن گاهی گوینده از این امر دوری می‌کند، از آن جهت که تمایل دارد تغایر کامل کلام خود را با گوینده پیشین بیان کند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (بقره/۲۵۸)؛ «آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی [نمرود] که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟؛ زیرا خداوند به او حکومت داده بود (و بر اثر کمی ظرفیت، از باده غرور سرمست شده بود) هنگامی که ابراهیم گفت: "خداوند من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند." او گفت: "من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم!" (و برای اثبات این کار و مشبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را

داد) ابراهیم گفت: "خداوند، خورشید را از افق مشرق می‌آورد (اگر راست می‌گویی که حاکم بر جهان هستی تویی)، خورشید را از مغرب بیاور!" (در این جا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.

در این آیه، محاجه‌ای که میان حضرت ابراهیم علیه السلام و نمرود روی داده، نقل شده است. حضرت برای معرفی خدای خود به نمرود می‌فرماید: «خدای من کسی است که زنده کردن و میراندن را انجام می‌دهد.» نمرود در پاسخ، زنده کردن و میراندن را در خود منحصر می‌کند تا زنده کردن و میراندن را از خدای ابراهیم علیه السلام نفی نماید و به همین جهت در آغاز جواب خود واو نمی‌آورد؛ چرا که آوردن واو به معنای تأیید و تصدیق سخن حضرت ابراهیم علیه السلام می‌شد، در حالی که مفاد سخن نمرود نفی سخن حضرت بود.

علامه طباطبایی در ذیل آیه می‌گوید: «زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام خطاب به نمرود گفت: "رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ"؛ "پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند"، او در جواب ابراهیم گفت: "من زنده می‌کنم و می‌میرانم." و برای خود همان وصفی را ادعا کرده که ابراهیم آن را وصف پروردگار خود می‌دانست تا آن جناب را مجبور کند به این که باید در برابر او خاضع شود و به عبادتش بپردازد. باید تنها او را بپرستند، نه خدا را و نه هیچ آله‌ای دیگر را، و به همین جهت در پاسخ آن جناب نگفت: و أنا أحيي و أميت (من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم)؛ و با نیاوردن واو عطف فهماند که زنده کننده و میراننده من هستم؛ نه این که خدا هم با من شریک باشد.» (طباطبایی، همان: ۳۵۰/۲)

۳-۱-۳: امر ناگهانی و غیرمنتظره

«وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (یوسف/۱۹)؛ «و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند. او دلو خود را در چاه افکند، (ناگهان) صدا زد: "مژده باد! این کودک است (زیبا و دوست داشتنی!)» و این امر را به‌عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آنچه آن‌ها انجام می‌دادند، آگاه بود.»

گاهی فصل دو جمله، دلالت بر امری ناگهانی دارد که گوینده بر آن تأکید دارد. در این آیه، جمله «قال يا بُشْرَى» به ماقبل عطف نشده و به صورت فصل آمده است. علامه این فصل را چنین

تحلیل می‌نماید: «جمله «قَالَ يَا بُشْرَى» با این که متفرع بر بیرون کشیدن دلو بود؛ به فصل آمده است تا دلالت بر رخ دادن امری غیرمنتظره نماید. چون در کشیدن دلو، انتظار خارج شدن آب بود و نه بیرون آمدن پسر بچه، پس امری ناگهانی محسوب می‌شود و به این جهت جمله به فصل بیان گردید.» (طباطبایی، همان: ۱۰۶/۱۱)

۲-۳: وصل

وصل در لغت به معنای ربط و ارتباط (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۲۲/۷؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۱۸۴۲/۵) و در اصطلاح، عطف جمله‌ای بر جمله دیگر به وسیله واو است (خطیب قزوینی، بی تا: ۱۱۹؛ رجایی، ۱۳۷۱: ۵۸) و در چند موضع صورت می‌گیرد؛ از جمله موارد آن، اشتراک در محل اعرابی^۱ و اشتراک در اخبار و انشأ است.

۱-۲-۳: وصل در المیزان

بررسی تفسیر المیزان این نکته را روشن می‌سازد که نگارنده آن اصطلاح وصل را به کار نبرده و در بیان و تفسیر برخی آیات، بدون اشاره به اصطلاح وصل، به جایگاه آن توجه داشته است. «فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَذْبَارَهُمْ وَ لَا يُلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ» (حجر/۶۵)؛ «پس، خانواده‌ات را در اواخر شب با خود بردار، و از این جا ببر و خودت به دنبال آن‌ها حرکت کن و کسی از شما به پشت سر خویش ننگرد، مأمور هستید بروید.» در این آیه، جملات انشایی «أَسْرِبْ، اتَّبِعْ، لَا يُلْتَفِتْ وَ امضُوا» به جهت اشتراک در انشأ، به هم عطف شده‌اند.

علامه طباطبایی ضمن تفسیر آیه، به انشایی بودن آیات اشاره می‌نماید و می‌گوید: «معنای آیه این است که اکنون که ما با عذاب و امری قطعی از جانب پروردگار آمده‌ایم، بر تو واجب است شبانه خانواده‌ات را برداشته، حرکت کنی، آنان را جلو اندازی و دنبالشان بروی تا کسی از آنان جا نماند و در حرکت سهل‌انگاری نکنند، و مواظب باش کسی دنبال سر خود نگاه نکند، و مستقیم به آن سو که مأمور می‌شوی، بروید.» (طباطبایی، همان: ۱۸۳/۱۲)

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتْغَلِبُونَ وَ تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمِهَادُ» (آل عمران/۱۲)؛ «به آن‌ها که کافر شدند بگو: "از پیروزی موقت خود در جنگ احد، شاد نباشید! به زودی مغلوب خواهید شد (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم، محشور خواهید شد."»

جمله «تُخْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ» به جهت اشتراک در محلّ اعرابی مقول قول، به جمله ماقبل عطف شده است. علامه در تفسیر آیه به اشتراک معنایی دو جمله اشاره می‌کند و می‌گوید: «با توجه به سیاق آیه، مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا»، مشرکان هستند و در این آیه، به آن‌ها هشدار داده می‌شود که مغلوب می‌گردند و به سوی جهنم محشور خواهند شد.» (طباطبایی، همان: ۹۲/۳)

۳-۲-۲: عطف تفسیری

دلالت عطف بر تغایر میان معطوف و معطوف علیه، یکی از ویژگی‌های عطف است که در مباحث مرتبط به آن مورد توجه قرار می‌گیرد. عطف تفسیری یکی از کاربردهای عطف است که با این تغایر سازگار نیست؛ در این نوع از عطف، بین معطوف و معطوف علیه مغایرتی مشاهده نمی‌شود و هر دو جمله متضمن یک معنا هستند.

۳-۲-۱: عطف تفسیری در المیزان

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به این نوع از عطف توجه نموده و به معناداری آن اشاره کرده است. در این قسمت به نمونه‌هایی از آیات که عطف تفسیری در آن مورد عنایت ایشان بوده، پرداخته می‌شود.

۱- «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (هود/۶)؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محلّ نقل و انتقال را می‌داند. همه این‌ها در کتاب آشکاری ثبت است! [در لوح محفوظ، در کتاب علم خدا]»

علامه طباطبایی اعتقاد دارد، جمله «و يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا» عطف تفسیری به جمله «عَلَىٰ اللَّهِ رِزْقُهَا» است. وی این آیه را بیان ضمانت خداوند در روزی تمام جنبندگان تفسیر می‌کند؛ برای این که آیه در صدد است که وسعت علم خدا و آگاهی‌اش به همه حالات جنبندگان را اثبات کند؛ پس مقتضی آن است که جمله «و يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا» به منزله عطف تفسیری برای جمله

«عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» باشد. در نتیجه معنای آیه این گونه می‌شود که همهٔ جنبنده‌هایی که در زمین هستند، رزقشان بر عهدهٔ خدای تعالی است و خداوند باخبر از احوال آن‌ها است هر جا که باشند؛ در قرارگاهی معین مانند ماهی در دریا یا غیرمعین هم‌چون مرغان هوا؛ خدای تعالی رزقشان را در همان جا می‌دهد. کوتاه سخن این که، خدای تعالی، آگاه به حال هر جنبنده‌ای است که در زمین زندگی می‌کند. از همین جا روشن می‌شود که منظور از کلمهٔ مستقرّ آن محلی است که جنبده، مادامی که در زمین است و زندگی دنیوی را می‌گذراند، در آن‌جا قرار دارد؛ و کلمهٔ مستودع آن محلّ موقّتی است که زمانی در آن قرار می‌گیرد سپس از آن‌جا مفارقت کرده، به محلی دیگر منتقل می‌شود. (طباطبایی، همان: ۱۴۸/۱۰)

علامهٔ طباطبایی به تفاسیری دیگر که از دو کلمهٔ مستقرّ و مستودع بیان شده، اشاره می‌نماید و می‌گوید: «برخی مفسران (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۱۷/۵) منظور از مستقرّ و مستودع را اماکن جنبندگان در حیات و بعد از مرگ تفسیر کرده، و یا این که مراد از این دو کلمه را صلب جنس نر و رحم جنس ماده دانسته است، و یا گفته‌اند مقصود از کلمه مستقرّ، مکان‌هایی است که بعد از تولّد در زمین دارند، و کلمه مستودع، موادّ زمینی است که بالقوه بعدها جنبده می‌شود.» (طباطبایی، همان: ۱۴۸/۱۰) سپس علامه اشاره می‌نماید که «این معانی از سیاق آیه بعید است؛ مگر آن که جملهٔ مستقرّها و مستودعها را جمله‌ای جدای از سیاق بدانیم و بگوییم در مقام تفسیر ما قبل خود نیست.» (همان)

۲- «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (نور/۱۵)؛ «به خاطر بیاورید زمانی که این شایعه را از زبان یکدیگر می‌گرفتید، و با دهان خود سخنی می‌گفتید که به آن یقین نداشتید و آن را کوچک می‌پنداشتید در حالی که نزد خدا بزرگ است!»

علامهٔ طباطبایی جملهٔ «تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ» را عطف تفسیری به «تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ» می‌دانند و برای تبیین این معنا ابتدا دو جمله را معنا کرده سپس دلیل این عطف تفسیری را تأکید بر عمل ناشایست تهمت زندگان و کسانی می‌داند که آن تهمت را بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای به دیگران منتقل کردند.

«تلقی قول، به معنای گرفتن و پذیرفتن سخنی است که به انسان القا می‌کند و اگر تلقی را مقید به زبان‌ها کرد، برای آن بود تا دلالت کند بر این که داستان افک، تنها انتقال سخنی از زبانی به زبانی دیگر است، بدون این که درباره آن سخن، تدبّر و تحقیقی به عمل آورند. بنابراین جمله «و تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ» از قبیل عطف تفسیری است که همان تلقی را تفسیر می‌کند. اگر در این قسمت نیز گفتن را مقید به دهان‌ها کرد، برای اشاره به این بود که قول، سخن گفتن بدون تحقیق قلبی است که جایگاهی جز دهان‌ها ندارد و از فکر و اندیشه سرچشمه نگرفته است. و معنای آیه این است که شما بی این که درباره آن‌چه شنیده‌اید تحقیقی کنید، و علمی به دست آورید، آن را پذیرفتید، دهان به دهان گردانیدید و منتشر ساختید.» (طباطبایی، همان: ۹۲/۱۵)

۳- «لَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» (نمل/۷۰)؛ «از (تکذیب و انکار) آنان غمگین مباش، و سینه‌ات از توطئه آنان تنگ نشود.»

نگارنده المیزان معتقد است، در این آیه که می‌خواهد تا به پیامبر ﷺ آرامش و دلخوشی دهد، جمله «و لَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ» عطف تفسیری به جمله «لَا تَحْزَنَ عَلَيْهِمْ» است و دلیل این عطف تفسیری را اهمیت تسلیت به پیامبر ﷺ می‌داند. علامه آیه را این گونه تبیین می‌نماید: «آیه خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: "از این که ایشان اصرار بر کفر و انکار می‌ورزند، غم مخور و ناراحت مباش که چرا با مکرشان دعوتت را باطل نموده، مردم را از راه خدا باز می‌دارند. برای این که هر چه می‌کنند، در حضور خدا انجام می‌دهند و نمی‌توانند خدا را به عجز بیاورند، و او به زودی کیفر اعمالشان را می‌دهد." پس آیه شریفه در صدد است که رسول گرامی‌اش ﷺ را تسلیت و آرامش دهد.» (طباطبایی، همان: ۳۸۸/۱۵)

نتیجه گیری

مواضع وصل و فصل و شناخت دقیق جایگاه آن، در فهم دقیق معنا و مفهوم آیات بسیار اثرگذار است که این نکته از نگاه علامه طباطبایی مخفی نمانده و در تفسیر آیات از آن بهره مند گردیده است.

علامه طباطبایی در مبحث فصل، کمال اتصال را بدون اشاره به اصطلاح فصل و شبه کمال اتصال را با تأکید بر فصل دو جمله ذکر کرده است. ایشان در تفسیر المیزان، اصطلاح وصل را به کار نبرده و در بیان و تفسیر برخی آیات، بدون اشاره به اصطلاح وصل، به جایگاه آن توجه داشته است. نگارنده المیزان با نگاهی نو در مواردی از جمله؛ مقام تعدید و شمارش، تأکید بر تغایر مفهوم دو جمله، امر ناگهانی و غیرمنتظره، فصل در آیات را بیان نموده و تحلیل معنایی کرده؛ درحالی که در کتب بلاغی و غالب تفاسیر به آن‌ها اشاره نشده است.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- در دو جمله، هرگاه جمله نخست محلی از اعراب داشته باشد و گوینده بخواهد همان محلّ اعرابی را به جمله دوم نیز بدهد، چاره‌ای جز عطف کردن آن دو جمله ندارد. (تفتازانی، بی تا: ۱/۱۴۶)
- ۲- در دو جمله، هرگاه هر دو خبری یا هر دو انشایی باشند، وصل صورت می‌گیرد، این اشتراک ممکن است در لفظ و معنا یا فقط در معنا باشد. (همان)

منابع و مأخذ

- ۱- ابن عاشور، محمد (بی تا)، *التحریر و التنویر*، تونس: دارالتونسیة للنشر.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، *لسان العرب*، بیروت: دارصادر.
- ۳- آلوسی، محمود (۱۴۱۵)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۴- تفتازانی، سعدالدین (بی تا)، *مختصر المعانی*، قم: مؤسسه دارالفکر.
- ۵- جارم، علی و مصطفی امین (۱۳۷۶) *البلاغة الواضحة فی البیان و المعانی و البدیع للمدارس الثانیة*، تهران: موسسه الصادق علیه السلام.
- ۶- جرجانی، عبدالقاهر (بی تا)، *دلائل الإعجاز فی علم المعانی*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۷- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶)، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ۸- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (بی تا)، *الإيضاح فی علوم البلاغة المعانی و البیان و البدیع*، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ۹- دیباجی، سید ابراهیم (۱۳۷۸)، *بداية البلاغة*، تهران: نشر سمت.
- ۱۰- رجایی، محمدخلیل (۱۳۷۱)، *معالم البلاغة در علم معانی و بیان و بدیع*، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۱- زمخشری، محمود (۱۴۰۷)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتاب العربی.
- ۱۲- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۳- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- ۱۴- عشایری منفرد، محمد (۱۳۹۲)، *معناشناسی بلاغی قرآن*، قم: انتشارات جامعه الزهراء علیه السلام.
- ۱۵- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت.
- ۱۶- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰)، *ترجمة قرآن کریم*، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- ۱۷- هاشمی، احمد (۱۳۸۱)، *جواهر البلاغة*، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.